

رقص مردگان

(بزرگترین اثرکامی سن سان آهنگساز فرانسوی)

"مردی برای ما داستانی آورد و فراموش کرده بود که خدا چگونه او را آفریده است و گفت این استخوانهای پوسیده را کسی و چگونه دوباره زنده میکند!؟"

"ای پیغمبر بگو، همانکس که اول بار آنها را آفریده بار دیگر هم آنها را زنده میکند. خدا بهرگونه آفرینشی داناست."

سوره یس ۷۸-۷۹ قرآن مجید

در گرداب زندگی نقطهٔ مجهولی وجود دارد که سرانجام بشر را بدانجا کشتانیده و برای همیشه معمای زندگی را حل نشده باقی میگذارد.

بشر با همهٔ قدرت و توانایی خود هر چند که ورزیده تر و نیرومندتر با امواج حیات مبارزه کند بالاخره در همان نقطه دانسته یا ندانسته فرو میرود و هرگز برده‌ای از اسرار حیات برنمی‌دارد.

اینجا پایان حیات است و مرگ نام - دارد.

برای هنرمندان مرگ دوست و معشوق حریهٔ بزرگ است که هم پردهٔ از یک حقیقت تلخ برمی‌دارد و هم غریز و احساسات هنری آنها را تحریک میکند.

شیلر شاعر آلمانی در مرگ دوست خود قطعه‌ای دارد که بر خلاف اشعار فارسی شکایت از جدائی و امید به زندگانی جاویدان دوست نیست. در قطعهٔ "مرگ دوست" شیلر آنچنان زیبا و دلپذیر از حیات دوست خود یاد میکند که خواننده خود را در برابر یک پرده از زندگی او میداند.

بهترین وسیلهٔ تجسم احساسات درونی بشر موسیقی است و همانطور که حیات و عشق و لذت را جاودانی می‌سازد، خاطرات دردناک زندگی را معمای مجهول آنرا بیاد می‌آورد و هنرمند میکوشد از خلال تارهای چنگ و کلیدهای مختلف پیانو این معمارا بازی بگیرد و از حاصل کوشش خود حقایق مرگ را دریابد.

قطعهٔ "رقص مردگان" موسیقی دان معروف فرانسوی "سن سان" از این قبیل است.

کامیل سن سان پس از تلاش بسیار منظور کشف معمای مرگ در قطعهٔ معروف خود پرده‌ای از زندگانی مردگان را مجسم میکند و پایان آن پرده حیات را مرگی دردناک میدانده هزاران بار از سرنوشت این حیات فانی مجهولتر و شگفت انگیزتر است.

میگویند پس از ساختن این قطعه

فراگرفته‌گویی ماه آسمان نیز از دیدن صحنهٔ مرگ شرم دارد .

سکوت دیری نمی‌پاید ، صدای خفیفی بگوش میرسد . خاکهای اطراف یکی از قبرها ریزش میکند . سنگ قبر بآرامی بلند میشود کم‌کم بکنار میرود و اسکلت مخوفی سرخود را بآهستگی از قبر بیرون می‌آورد ، باچشمان دریده و گوگردرفته‌نگاهی باطراف میکند و پس از اطمینان از اینکه موجود زنده‌ای در قبرستان نیست ابتدا دستهای استخوانی خود را از قبر خارج و سپس خود نکلی بیرون آمده بر پامایستد . آنگاه ویولن خود را برداشته و کوکهای آنرا مرتب میکند . صدای نامورون کوک ویولن سکوت قبرستان را می‌شکند . اسکلت آرشه‌را سختی روی سیم‌ها میکشد و صدائی شیشه‌به‌سایش استخوانها بگوش میرسد .

در این احوال سنگهای قبرهای دیگر نیز کم‌کم بلند میشوند . اسکلتهای آرامی بیرون می‌آیند . صدای ویولن متوجه میشوند بیکدیگر بگرنگاههای ترسناک و تردیدآمیز میکنند و اندک اندک دور اسکلت اولی که مشغول نواختن و امتحان ویولن است حلقه می‌زنند اما هنوز آن قبری که امروز حفر شده و آن دختر جوان را در آغوش گرفته همچنان بی‌حرکت و آرام است .

باد شدیدی زوزه میکشد اسکلتهای خشکیده از فرط شدت باد میلرزند انگشتهای مخوف آنها بی‌اختیار حرکت میکند و همه دور اسکلت اولی ایستاده‌اند تا رقص مرگ-

گروه زیادی از شنوندگان باور جوع کرده سؤال کردند پس شما هم بحیات بعد از مرگ معتقدید و مثل کشیش‌ها جهان را ، دو مرحله و زندگانی را دونویت میدانید ؟ . سن سان بانیشخند میگوید خیر : این خوابی بیش نبوده‌است و میخواستم جهل بشر را از درک حقایق حیات و تسلیم او را به آنچه که نمیداند و از آنچه که بیم دارد آشکار کنم . اما حقیقت غیر از این بود .

این قطعه اینطور شروع میشود :

در یکشب سرد پائیز در حالیکه باد سوت میکشید و درختانیکه در تاریکی مطلق سربلک کشیده مثل اشباح مخوف بجنب و جوش مشغولند ساعت کلیسای مجاور قبرستان "لوسان" با ۱۲ ضربه نیمه شب را اعلام میکند .

انعکاس رنگ ساعت با غرش باد می‌آمیزد و در سراسر قبرستان صدای وحشتناکی ایجاد میکند .

باد شدت می‌وزد . سایهٔ درختان بطرز مخوفی از روی سنگهای سفید قبرستان میگذرند . از مرده‌ها صدائی بر نمیخیزد ، در یکجا قبر آن دخترک جوان که امروز طعمهٔ حسادت دو عاشق قرار گرفته قرار دارد ، هنوز دسته‌های گل تازه هستند و باد پائیزی آنها را نوازش میدهد .

پس از اینکه آخرین ضربهٔ ساعت نواخته میشود و سکوت مرگباری فضای قبرستان را فرا میگیرد غرش باد خفیف تر میشود ولی تاریکی موحش همچنان فضای قبرستان را

آور خود را شروع کنند .

دیری نمیگذرد که اسکلت اولی از امتحان ساز خود فارغ میشود . بیک اشاره اسکلتها دست در دست یکدیگر میافکنند و با صدای ویولن برقص موحش خود شروع میکنند اسکلت اولی با کمال خشم آرشه و ویولن را حرکت در میآورد ، لبخند شیطانی بلب دارد قطعات درشت عرق بر پیشانی او نشسته و دائما " دیگران را برقص بر میانگیزد . استخوانها بهم میخورند صدای خشک آنها قبرستان را بلرزاند در آورده . اسکلتها با کمال شدت پایکوبی میکنند گاهی دست یکدیگر را ه می کنند و با کمال نظم و شدت بکف زدن میپردازند . سایه کمرنگ آنها با سایه مخوف درختان آمیخته و گوئی تمام قبرستان برقص اموات مشغولند . سایه های روی دیوار می لرزند و دیوار نیز متحرک بنظر میآید .

ناگهان از آنطرف قبرستان سنگ آن قبر تازه بکنار میرود ، دخترکی زیبا با چهره سرخ و چشمان درشت بیحال روپوش سفید خود را بر دوش گرفته آرام آرام بسوی صحنه مخوف نزدیک میشود .

اسکلتها تا مدتی از نزدیک شدن او بی خیر بودند ولی آن اسکلت ویولونیست زود متوجه میشود . با اشاره او حلقه اسکلتها باز میشود و آن نوع عروس مرگ با قدمهای محکم بوسط حلقه میآید .

در این هنگام چشمهای مخوف اسکلتها از فرط شوق و شهوت میدرخشید . دندانهای

سفید خود را بهم نشان میدهند آهسته کف میزنند و پای میکوبند عروس مرگ چرخي بدور خود میزند . اسکلت ویولن را بصدا در میآورد و رقص مدهوش کننده عروس مرگ آغاز میشود .

در پرتو مژگان بلند و سیاه عروس مرگ چشمهای فریبنده اش بی حرکت است . کیسوان بلند و مشکلی او را باد نوازش میدهد اسکلتها با رقص آهسته خود حرکات او را بدرقه میکنند . ویولن با کمال مهارت مینوازد و هر لحظه رقص نو عروس مرگ جالبتر و زیباتر میشود . کم کم روپوش سفید او از روی شانه های بلورینش میلغزد ، بازوهای سفید او نمایان میشود . سینه فشنگش با آرامش و زیبایی حرکت میکند دستها را دائما بالا و پائین میبرد و همچنان در میان یکمشت اسکلت مرگ آور برقص ادامه میدهد .

روپوش سفید ابریشمی باز هم پائین میلغزد ، پستانهای برجسته او دهان اسکلتها را باز میگذارد . اسکلتها با چشمهای شرربار باندام دلفریب عروس مرگ مینگردند و هر لحظه انتظار دارند این نوع عروس زیبا که امروز از آن دنیا آمده لخت و عور دز مقابل ایشان ظاهر شود .

اینجا دیگر کسی خود را نمی شناسد . اسکلتها رقص را شدیدتر و تندتر می کنند . روپوش ابریشمی بکلی از روی بدن عروس مرگ لغزیده است . اندام متناسب و شهوت انگیز و با آن رقصهای عجیب غوغائی برپا کرده است .

اموات ادامه مییابد، در آن هنگام که چیزی نمانده است اندام عروس مرگ در چنگال اسکلتهای درهم شکند صدای خروسی بلند میشود. آفتاب از آنسوی قبرستان بالا میآید اسکلتهای ناگهان بخود میآیند. آری زندگی نوتجلی میکند و مرگ با کمال وحشیگری مثل دیوانه‌هایی گریزد. اسکلتهای در آن واحد متفرق میشوند و با سرعت عجیبی در قبرهای خود جا میگیرند، نوعروس مرگ هم دست بدست اسکلتهای که ویولن مینواخته بکنار قبرستان پناه میبرد. بزودی سکوت مرگ‌آور اول شب جانشین‌هایهوی رقص اموات می‌شود، باد از شدت خود میکاهد و روشنائی صبحگاهان نوید زندگی میدهد، در صحنه رقص جزیک ویولن شکسته که سیمهایش پاره شده و روپوش‌بریشمی نوعروس مرگ چیزی یافت نمی‌شود.

اسکلتهای در قبرها جای دارند و فشار سنگین قبرروزیهای باریک حیات را مسدود میکند. چند پرده زیبا اولین نغمه شادی را جست‌زنان در فضای قبرستان منعکس میکنند و باین ترتیب یک صحنه از درام وحشت‌انگیز مرگ پایان مییابد. سن سان با این اثر جاویدان ایمان خود را به رستاخیز اعلام کرد.

ویولونیست با کمال مهارت و شدت آرشه را حرکت میدهد. اسکلتهای که از فرط شهوت سرازایانمی‌شناسند هر لحظه بنوعروس مرگ نزدیک‌تر می‌شوند. گاهی دستهای خشک خود را دراز میکنند و میخوانند طعمه لذیذ خود را بچنگ آورند ولی گوئی از حسادت یکدیگر بی‌گرم دارند. حلقه دور عروس مرگ تنگتر میشود. اسکلتهای با کمال شدت به‌وامی‌پزند، دست می‌زنند. استخوانهای خود را بهم می‌سایند، باد شدیدتر شده است سایه‌های متحرک ناگهان نزدیک هم میشوند، یکدفعه با صدای شدید ویولن متفرق میشوند، درختها سرخ‌میکند و شاخه‌های خشک آنها بسر اسکلتهای می‌خورد و صداهای مرگ‌آوری که در تمام قبرستان منعکس میشود ایجاد میکنند.

چیزی نمانده است که اسکلتهای نوعروس مرگ را در چنگال قوی خود بفشارند و هر قطعه بدن او را بدن‌دان بگیرند. ویولونیست از فرط خستگی با کمال سختی آرشه را تکان میدهد، اما نوعروس مرگ مثل آنکه اصلاً واقعه‌ای رخ نداده همچنان بابدنی لخت و شهوت‌انگیز خود برقص ادامه میدهد. شش ساعت تمام رقص